

احزاب سیاسی و نظام دموکراسی

■ نویسنده - دکتر احمد نقیبزاده

استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

□ بخش چهارم

۴- نظامهای حزبی

امروزه نظام حزبی یکی از مهمترین شاخصها در تعیین نوع نظام سیاسی است. تقسیم بندی کلی ودوگانه ای که اغلب از نظامهای سیاسی تحت عنوان دموکراسی (یا کثرت گرا) وتوتالیتیر (یا انحصارگر) به عمل می آید چیزی جز یک تقسیم بندی از نظامهای حزبی نیست. در مطالعات تطبیقی نظامهای سیاسی نیز که خود یکی از راههای شناخت ماهوی سیاست است (بقول دورکهایم بجای آزمایشگاه درعلوم تجربی)، مقایسه سازمانهای سیاسی و در راس آن مقایسه سیستمهای حزبی به عنوان گامی اساسی تلقی می شود. به عبارتی نظام حزبی بن مایه نظامهای سیاسی امروزی را تشکیل می دهد و کاربرد و حوزه عملکرد آن در جامعه به مراتب از نفوذ سایر ساختارهای سیاسی فراتر می رود. از جمله اینکه تعریف وتشریح ساختار حکومتی یا بررسی قانون اساسی یک کشور هیچگاه میزان مشارکت مردم یا سیاست پذیری اقشار مختلف یک اجتماع را مشخص نمی کند درحالیکه مطالعه نظام حزبی واحزاب یک کشور میتواند تاحد زیادی شیوه، عمق وماهیت پیکارهای سیاسی در آن جامعه را روشن سازد.

نظام حزبی چیست؟ نظام که معادل واژه سیستم بکار می رود به مجموعه ای از عوامل بهم مرتبط اطلاق می شود که با کنش های متقابل بر روی

یکدیگر تشکیل کلتی می دهند که در مجموع کار گزار یک عملکرد و ایفاگر یک نقش است. به عبارت دیگر «سیستم چونان مجموعه ای است که در مقابل فشارهای خارج و واکنشهای عناصر درونی حساس بوده و از خود واکنش متقابل نشان می دهد»^(۱).

ریشه های این نظریه را باید در سالهای پس از جنگ جهانی اول در تحقیقات «لودویگ ون برتالانفی»^(۲) زیست شناس وتوسعه آن رابیس از جنگ جهانی دوم، خصوصا در دهه ۱۹۵۰ در تکامل نظریات برتالانفی (نظریه عام سیستمها) و در نظریه سیبرنتیک که «نوربرت واینر»^(۳) بر اساس جعبه سیاه پایه گذاشت جستجو کرد. آنچه در این نظریه نسبت به نظریه ساختار گرایان از بداعت برخوردار است همان نظریه کنش و واکنش است که بین سیستم بعنوان یک مجموعه از یک طرف ومحیطی که سیستم در آن قرار دارد از طرف دیگر برقرار می شود. در زمینه سیاست چنانکه «دیوید ایستون»^(۴) ترسیم می کند، کنش سیستم بصورت Output با محیط برخورد کرده (feed-back) و سپس عکس العمل آن بصورت input به سیستم برمی گردد.^(۴) در نتیجه عناصر یک سیستم بطور منفک قابل تحلیل نیستند بلکه اساس مطالعه را ارتباطاتی تشکیل می دهد که بین یک زیرسیستم ومحیط یعنی سایر سیستمها برقرار می گردد.^(۵)

نظریه عام سیستمها به طور اغراق آمیزی مدعی است که در هر زمینه ای می توان آنرا در تجزیه وتحلیل پدیده ها بکار گرفت، درحالیکه در بسیاری موارد جزبه ارائه الگونی انتزاعی نمی پردازد وهنوز نتوانسته است معرف مجموعه ای از فرضیات منطقا هماهنگ وهمگن باشد.

از کسانی که از نگرش سیستمیک برای تحلیل پدیده های اجتماعی بهره گرفته اند «تالکت پارسونز»^(۶) در زمینه جامعه شناسی عمومی و «دیوید ایستون»^(۷) در زمینه علوم سیاسی از همه مشهورترند. پارسونز در کتاب «سیاست وساختار اجتماعی» سعی نمود علم سیاست را نیز در نظریه عمومی کنش ادغام و سیستم سیاسی را مانند سیستم اقتصادی به عنوان زیر سیستم سیستم اجتماعی مطرح سازد و قدرت را به مثابه پول درسیستم اقتصادی وسیله ای برای برقراری جریان مداوم بین زیرسیستم سیاسی و سیستم اجتماعی تلقی کند.^(۹)

بر اساس نظریه عمومی سیستمها هر سیستم به عنوان یک مجموعه ممکن است نسبت به مجموعه ای وسیعتر جنبه فرعی داشته باشد (زیرسیستم) و خود به صورت یکی از عناصر آن محسوب شود. اینگونه تقسیم بندیها را می توان در جهت خرد و کلان ادامه داد: سیستم کاردریک قبیله یا نظام روابط بین الملل. حال که مفهوم سیستم تاحدی روشن شد باید به نظام حزبی پرداخت. (در هر کشوری تعداد احزاب، ابعاد، اتحاد و استراتژی آنها مجموعه ای از روابط نسبتا پایدار را تشکیل می دهد که می توان به آن سیستم احزاب گفت^(۱۰)). بر این اساس تقسیم بندیهای زیادی از سیستمهای حزبی به عمل آمده است که مشهورترین آنها تقسیم بندی موریس دوورژه است: تک حزبی، دوحزبی، چندحزبی. ولی تقسیم بندی های دیگری نیز صورت گرفته است، از آنجمله تقسیم سیستمهای حزبی به رقابتی وغیر رقابتی که بابر داشت ماوموضوع مورد بحث یعنی «دموکراسی» نزدیک تر است.

۱- سیستمهای رقابتی:

سیستمهای رقابتی خود شامل نظام چندحزبی، دوحزبی، و حزب مسلط است که به ترتیب وسعت رقابت کاهش می یابد ولی به همین میزان از استحکام دموکراسی کاسته نمی شود و هر سه نظام از مظاهر دموکراسی هستند. عواملی چند که ریشه در تاریخ وتحولات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی یک جامعه دارد در پیدایش و پذیرش اجتماعی این نظامها موثر است.

در بینش مارکسیستی بر پایه این باور که احزاب بیان سیاسی طبقات اجتماعی هستند وجود احزاب مختلف نمایانگر وجود طبقات مختلف اجتماعی است. اگر طیف های گوناگون یک طبقه بهم نزدیک باشند احتمالا در حزب برای بیان دو گرایش مختلف یا متضاد بوجود می آید ولی اگر بین این طیفها به دلایل اجتماعی، تاریخی یا قومی وغیره مرزهای نسبتا استواری وجود داشته باشد آنگاه برای هر یک از آنها حزب جداگانه ای وجود خواهد داشت. برعکس، در بینش نخیه گرانی توده ها واقشار اجتماعی نقشی در اینگونه تشکلات سیاسی ندارند بلکه این نخبگان اند که برای ابراز وجود خود توده هائی را متشکل ساخته و به دنبال خود می کشانند و آنگاه که نتوانند به توافق برسند هر یک حساب خود وتوده های وابسته به خود را از دیگری جدا ساخته و برای رسیدن به قدرت به نبرد با هم برمی خیزند.^(۱۱) در مورد اندیشه بردازان متاخر باید به ساختار گرایان و از آن میان به موریس دوورژه اشاره کرد. به نظری وی رژیم انتخاباتی تاثیر زیادی بر سیستم حزبی دارد. هر چند وی در کتاب «جامعه

شناسی سیاسی» عوامل تاریخی، فرهنگی و غیره را نیز دخالت داده و برای رژیم انتخاباتی تأثیری نسبی قائل شده و می‌گوید: «قطعی است که رابطه میان رژیمهای انتخاباتی و نظامهای حزبی به صورت مکانیک و خودبخود نیست»^(۱۳) ولی در کتاب «احزاب سیاسی»^(۱۴) این تأثیر را تا حد زیادی قاطع می‌پندارد. فرمولی که دوورژه بر این اساس ارائه می‌دهد این است که:

- ۱- انتخابات اکثریتی یک مرحله‌ای، نظام دو حزبی می‌آورد. ۲- انتخابات تناسبی، موجب نظام چند حزبی است. ۳- انتخابات اکثریتی دو مرحله‌ای سبب ایجاد یک نظام چند حزبی می‌شود که با ائتلاف تعدیل می‌یابد.^(۱۵) بدیهی است همانطور که خود او هم اشاره می‌کند رابطه رژیم انتخاباتی و نظام حزبی رابطه‌ای علی نیست، یا بقول «ژرژلاو» تأثیر رژیم انتخاباتی در مقابل عوامل دیگر مثل عوامل ملی، تاریخی و عقیدتی، ناچیز است.

الف - نظام چند حزبی: نظام چند حزبی به نظامی اطلاق می‌شود که بر پایه

و پیدایش بین الملل سوم (انترناسیونال کمونیسم) در سال ۱۹۱۹، احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات اروپا عضو بین الملل دوم (انتر ناسیونال سوسیالیست) بر سر دوراهی تازه‌ای قرار گرفتند. به دنبال شکست شورش اسپارتاکیستها در برلن و مونیخ و قتل رهبران آن یعنی روزالوکزامبورگ و کارل لیبکنخت، لنین که کتاب «چپ گرانی یا مرض دوران کودکی» را در ۱۹۲۰ در انتقاد از شیوه عمل جناح چپ سوسیال دموکراسی آلمان یعنی همان اسپارتاکیستها نوشت در همانسال در دومین کنگره بین الملل کمونیسم در مسکو ۲۱ شرط برای عضویت در این بین الملل پیشنهاد کرد که در واقع پذیرفتن و عمل به آن به معنای قبول ارتدکسی مارکسیسم لنینیسم بود. این شروط هیچگونه راه میانه‌ای برای سوسیالیستهای که هنوز در انتخاب بین الملل دوم یا سوم سرگردان بودند باقی نگذاشت. لذا بسیاری از اعضای احزاب سوسیالیست کشورهای اروپا شرایط ارائه شده از طرف لنین را پذیرفتند

● آنچه امروزه دموکراسی را زیر سؤال می‌برد، ضرورت وجود سازمانهایی است که دموکراسی مستقیم را غیرممکن و دموکراسی غیرمستقیم را گام به گام از اندیشه اصلی دور می‌سازد.

● نظام حزبی بن مایه سیستم‌های سیاسی امروزی را تشکیل می‌دهد که کاربرد و حوزه عملکرد آن در جامعه به مراتب از نفوذ دیگر ساختارهای سیاسی فراتر می‌رود.

فعالیت بیش از دو حزب عمده قرار داشته باشد. گاه ساختار و ایدئولوژی احزاب مختلف در چنین نظامی به گونه‌ای است که ائتلاف و سازش بین آنها را امکان پذیر می‌سازد و در این صورت به آن سیستم چند حزبی انعطاف پذیر می‌گویند. هر چه ساختار احزاب سست‌تر بوده و عملگرانی (برگماتیسیم) بر ایدئولوژی غلبه پیدا کند (مثل احزاب کادر) امکان ائتلاف بیشتر، برعکس هر چه احزاب منضبط‌تر باشند (مانند احزاب توده‌ای) امکان ائتلاف کمتر است.

اگر احزاب یک نظام چند حزبی از نوع اخیر باشند به آن سیستم چند حزبی تام می‌گویند. فرانسه کشوری است که در آن احزاب راست به آسانی به ائتلاف می‌رسند زیرا اولاً رژیم انتخاباتی این کشور از نوع اکثریتی دو مرحله‌ای است، ثانیاً احزاب راست از انضباط آهین برخوردار نیستند. عوامل موثر در پیدایش یک نظام چند حزبی را میتوان چنین برشمرد:

۱) عوامل اجتماعی - اگر تحلیل مارکسیستها از احزاب را بپذیریم باید در زیر بنای هر یک از آنها به دنبال یک طبقه اجتماعی باشیم. به عبارت دیگر برای شناخت احزاب باید در پی شناخت طبقات اجتماعی باشیم. به دنبال انقلاب صنعتی دو طبقه عمده یعنی اشراف و بورژواها اعم از صنعتی یا تجاری در مقابل هم قرار گرفتند و پیکار سیاسی آنها در قالب احزاب محافظه کار و لیبرال جریان یافت و سپس در نیمه دوم قرن نوزدهم همراه با توسعه صنعت، طبقه کارگر نیز گسترش بیشتری بخود گرفت و به صورت سومین نیروی سیاسی - اجتماعی در قالب احزاب سوسیالیست با به صحنه سیاست گذاشت و در نتیجه پیکار دو جانبه اشرافیت - بورژوازی به صورت پیکاری سه جانبه درآمد و نظام دو حزبی به سه حزبی تبدیل شد. این تحول در انگلستان که سرآمد کشورهای صنعتی اروپا بود بهتر از هر جای دیگر به چشم می‌خورد. احزاب محافظه کار و لیبرال بدنبال اصلاح قانون انتخابات^(۱۵) در سال ۱۸۳۲ از دگرذیسی احزاب «ویگ» و «توری» بوجود آمدند و سپس در سال ۱۹۰۰ حزب کارگر بعنوان تشکیل سیاسی کارگران این کشور در کنار دو حزب دیگر ظاهر شد. در بعضی از کشورهایی که شاهد این تحول بودند نزاع بین اشرافیت و بورژوازی به سرعت جای خود را به برخورد بورژوازی و پرولتاریا داد. زیرا اعتدالی طبقه کارگر نزاع لیبرالها و محافظه کاران را تحت الشعاع تضاد خود با آن هر دو قرار داد و هراسی که ایجاد کرد دو گروه مذکور را به هم نزدیک نمود، بویژه آنکه عصر اشرافیت هم به پایان رسیده بود. این وضعیت در مورد انگلستان پس از جنگ جهانی اول که از یک طرف حزب کارگر توسعه یافت و از طرف دیگر لیبرالها بین حزب محافظه کار و کارگر تقسیم شدند صدق می‌کند. ولی در پاره‌ای از کشورهای دیگر از جمله فرانسه چنین ادغامی صورت نگرفت و برخوردهای جدید به نزاع قدیم افزوده شد و موجب یک نظام چند حزبی گردید.

و با انشعاب از احزاب سوسیالیست، حزب کمونیست را بوجود آوردند. چنین بود سرنوشت S.F.I.O (شاخه فرانسوی بین الملل کارگری - یا حزب سوسیالیست فرانسه) به هنگام برپائی کنگره «تور» (۱۶) در سال ۱۹۲۰ که در نتیجه بروز شکاف بین اعضا، حزب کمونیست فرانسه تولد یافت و همچنین سرنوشت حزب سوسیالیست ایتالیا به هنگام برپائی کنگره «لیورن»^(۱۷) در همان سال. تاریخ تولد بسیاری از احزاب کمونیست اروپای غربی سال ۱۹۲۰ یا ۱۹۲۱ است.

در همین سالها ایدئولوژی فاشیسم (اگر بتوان نام ایدئولوژی بر آن نهاد) نیز الهام بخش احزاب دیگری گردید که به همین نام مشهورند و در سالهای بین دو جنگ جهانی به صورت قوی‌ترین و سپس تنها احزاب کشورهای آلمان و ایتالیا درآمدند. در سایر کشورها نیز در دهه ۱۹۳۰ احزابی به سبک و مرام احزاب فاشیست و نازیست بوجود آمد (مثل صلیب آتش در فرانسه، رکسیسم (Rexisme) در بلژیک، اتحادیه فاشیستهای انگلستان...) که از قدرت کمتر و حتی ناچیزی برخوردار بودند ولی در هر صورت بر تعداد احزاب این کشورها افزودند. عامل مذهب هم در بسیاری از کشورهای اروپایی - خصوصاً پس از جنگ جهانی دوم - موجب تشکلات اجتماعی و سیاسی بوده است. گرچه از گذشته‌های دور این عامل در پیدایش گروههای سیاسی نقش اساسی داشت و حتی اولین احزاب انگلستان یعنی ویگ و توری بر مبنای افتراق بین کاتولسیسم و پروتستانیسم بوجود آمدند و در زمان بیسمارک انقدر بر نفوذ و قدرت کاتولیکها افزوده شد که وی مبارزه معروف به «مبارزه برای تمدن» (۱۸) را علیه آنها در پیش گرفت، با وجود این احزاب کاتولیک در جریان جنگ جهانی دوم و مبارزه علیه هیتلر شکل گرفتند و پس از جنگ بصورت یکی از سه حزب عمده در کنار احزاب کمونیست و سوسیالیست کشورهای مهم اروپا مثل فرانسه، آلمان و ایتالیا درآمدند.

۳) عوامل تاریخی و ملی نیز میتواند در تنوع و تعدد احزاب یک کشور موثر افتند. در تاریخ هر ملت ممکن است پاره ای اختلافات و نزاعهای اجتماعی و سیاسی موجب جریانهای سیاسی مختلفی گردد و در طول زمان به صورت احزاب سنتی آن جامعه درآید. فرانسه از این نظر نمونه‌های بسیار خوبی بدست می‌دهد چنانکه هنوز هم بسیاری معتقدند احزاب سیاسی امروز این کشور همان جریانهای تاریخی و دعوای ملی هستند که در طول زمان رنگ و لعاب خورده‌اند. برای مثال سلطنت طلبهای فرانسه خود به سه دسته تقسیم می‌شدند. که هر یک نماینده یکی از شاخه‌های سلطنتی قرن نوزدهم در این کشور بودند که به دنبال یک نزاع ملی روی کار آمدند. یک دسته طرفدار خانواده بوربن‌ها یعنی خانواده سلطنتی قبل از انقلاب کبیر فرانسه بودند که به LEGITIMISTES معروف و معتقد بودند مشروعیت از آن این خانواده است. دسته دیگر ارلانیستها بودند که از لوئی فیلیپ که در پی انقلابات لیبرالیستی سال ۱۸۳۰ در فرانسه به سلطنت رسید طرفداری می‌کردند. سلطنت لوئی فیلیپ که نسبت به بوربن‌ها آزادیخواه به حساب می‌آمد و تا انقلابات ۱۸۴۸ دوام یافت خود دعوایی ملی و تاریخی بود که موجب تشکیل جناحی دیگر از سلطنت طلبان گردید. و بالاخره بناپارتیستها که از

۲) عوامل عقیدتی و مذهبی نیز از عواملی هستند که در پیدایش احزاب جدید و در نتیجه تنوع بیشتر احزاب در یک نظام چند حزبی بسیار موثرند. چنانکه می‌دانیم مارکسیسم به عنوان یک ایدئولوژی منبع الهام و تغذیه احزاب کمونیست است. پس از استقرار رژیم سوسیالیستی در روسیه در سال ۱۹۱۷

ناپلئون اول و برادرزاده او ناپلئون سوم (۱۸۷۰-۱۸۴۸) طرفداری می کردند. هنوز جناح راست فرانسه که در واقع نسل جدید همان سلطنت طلبان سابق است از این تفرقه و تشتت رنج می برد. اگر به عنوان کردن مطالب غیرقابل اثبات متهم نشویم شمائی از شجره سیاسی رهبران گروهها و گرایشهای سیاسی دست راستی امروز فرانسه ترسیم می کنیم که در آن هر یک از این گرایشها به یکی از شاخه های سلطنت طلب می رسد. جک فرنزی نماینده سابق لوموند در مسکو و استاد درس مطبوعات و قدرت در دانشگاه «نان تر» پاریس کتابی دارد تحت عنوان «شاهزاده در آئینه»^(۱۹) که در واقع تصویری از چهره ژسکاردستن در زمان ریاست جمهوری است. کتاب این استاد ما را به این فکر انداخت که رابطه ای بین شخصیتهای امروزی و جریانهای سیاسی سابق برقرار کنیم. نتیجه این بود که شاید بتواند تقسیماتی بدین صورت ارائه داد: ژسکاردستن که علاقمند به حفظ سنتهای ملی است و رابطه او با مذهب کاتولیک بسیار صمیمی است نماینده طرفداران بورین هاست در حالی که ریمون آرون که اندکی لیبرال تر است می تواند نماینده ارلئانیستها باشد، در حالی که اصل و نسب سیاسی ژاک شیراک که خود نماینده دو گل است و دو گل هم به اعتباری نماینده راست نظامی و طرفدار افتخارات و فتوحات، از طریق مارشال پتن (از ضدیت دو گل با پتن تعجب نکنید هر دو از یک مقوله بودند) و سپس جنرال بولانژه (وزیر دفاع فرانسه که در سالهای ۸۸-۱۸۸۷ به دلیل دامن زدن به

و مسیحی ها (احزاب دمکرات مسیحی) و در قسمت دوم به صورت تمرکز گرایان (مثل R.P.R ژاک شیراک در فرانسه) و خودمختاری طلبان جلوه گر شد. انقلاب صنعتی نیز در یک طرف موجد نزع سرمایه داران و کارگران بود که تجسم آن را در احزاب راست و احزاب کارگری ملاحظه می کنیم و در طرف دیگر نزع شهر و روستا را (احزابی که بتوان آنها را احزاب صرفاً شهری نامید وجود ندارد در حالیکه احزاب دهقانی و اکولوژیستها یافت می شود).^(۲۱) لذا بر اساس این تصویر می توان گفت هر نزع موجد و خانواده بزرگ حزبی در اروپا بوده است: مثل خانواده دموکرات مسیحی ها یا سوسیالیستها.

الف - ویژگی های نظام چندحزبی:

اولا نظامهای چند حزبی خصوصاً اگر از نوع انعطاف ناپذیر باشند یکی از کار ویژه های خاص حزب را که الموند و بول بنام یکپارچه کردن خواسته های پراکنده از آن یاد می کنند بخوبی برآورده نمی سازند. زیرا وجود احزاب متعدد نمایانگر حوزه های مجزائی است که هنوز در هم ادغام نشده اند. این امر خود موجد دو نقیصه دیگر است که آثار سوئی در جامعه سیاسی برجا می گذارد. اولاً وجود گروهها و احزاب مختلف ممکن است منشاء تشتت آراء در جامعه باشد و بالطبع ثبات سیستم سیاسی را خدشه دار و آسیب پذیر سازد. حکومتها در نظام های چند حزبی حکومتهایی ائتلافی است که با خروج یکی از احزاب

● برخلاف حزب کمونیست شوروی که

به دنبال یک انقلاب به پیروزی رسید، احزاب فاشیست ایتالیا و ناسیونال سوسیالیست آلمان از راههای دموکراتیک و قانونی قدرت را قبضه نمودند. موسولینی با نمایش قدرت و راه انداختن طرفداران خود در خیابانهای رم، شاه را متقاعد ساخت که تنها نجات دهنده تاج و تخت خواهد بود و مارشال هیندنبورگ با دیدن آراء نازیها در انتخابات رایشتاگ پذیرفت که کسی جز هیتلر و حزب نازی قادر به برقراری آرامش و حفظ دولت نیست.



احساسات ناسیونالیستی در فرانسه باعث تیره تر شدن روابط فرانسه و آلمان گردید (به ناپلئون سوم و اول می رسد. این نمونه ای از تاثیر دعوای ملی و جریانهای تاریخی بر تعدد و تکثر احزاب است.

در اینجا لازم است به انگاره عامی اشاره کرد که «سیمور لیست» و «اشتین رکان»^(۲۰) دو جامعه شناس سوئدی از نزاعهای تاریخی که در احزاب مختلف تبلور یافته بدست می دهند. این دو جامعه شناس در کتاب مشترک خود این تصور را ارائه می کنند که احزاب امروز اروپا چیزی جز نماد ساختاری نزاعهای بزرگ تاریخی نیستند. تضادها باعث نبردها شده و نبردها به نزاعها تبدیل گردیده و سپس در سیستمهای حزبی تجسم یافته است. از این رو برای شناخت نظام حزبی یک کشور باید به شناخت انواع نزاعهای بزرگ در تاریخ پرداخت و این نکته را نیز فراموش نکرد که هر نزع تاریخی از فرهنگ جامعه ای که در آن حادث شده اثر پذیرفته است.

به عقیده این نویسندگان ریشه تمامی نزاعهای تاریخی اروپا از دو انقلاب نشأت می گیرد. یکی انقلاب ملی و دیگری انقلاب صنعتی که هر دو از دست آوردهای بورژوازی بوده و در دو بعد موجد نزاعها و برخوردها شده است. یکی از نظر جغرافیایی (سرزمینی) و دیگر از جهت عملکرد سیاسی. در نتیجه می توان از چهار نزع عمده نام برد: انقلاب ملی از یکطرف موجب نزع کلیسا و دولت و از سوی دیگر موجد برخورد مرکز و پیرامون شد. تجسم این نزاعها در احزاب سیاسی در قسمت اول به صورت سکیولاریستها (رادیکالها در ایتالیا)

موتلفه، سقوط کرده یا دچار تزلزل می شود. در پارلمان نیز هیچگاه اکثریت منسجمی شکل نمی گیرد که تکیه گاه یک حکومت مقتدر و با ثبات گردد. نمونه بارز این نوع سیستم حزبی جمهوری چهارم فرانسه است که عمر متوسط حکومتها کمتر از ۸ ماه بود. این نقیصه برای کشورهای جهان سوم و تازه به استقلال رسیده بسیار زیانبار خواهد بود. ثانیاً وجود ادعاها و خواسته های متفاوت، کارکرد سیستم سیاسی را دچار اختلال و کندی کرده و از سرعت عمل باز می دارد. در عین حال این نقائص در نظام های چند حزبی انعطاف پذیر به میزان زیادی کاهش می یابد. انتخاب یک رژیم انتخاباتی مناسب مثل اکثریتی دو مرحله ای که در فرانسه اعمال می شود می تواند تاحدی از تشتت آراء بکاهد.

ب - نظام دو حزبی: نظام دو حزبی نظامی است که در کنار احزاب کوچک، دو حزب عمده متناوباً اکثریت پارلمانی را بدست آورند. اگر این دو حزب عمده مجموعاً ۹۰٪ آراء را بخود اختصاص دهند نظام دو حزبی کامل است ولی اگر بین ۷۵ تا ۸۰٪ آراء را به خود اختصاص دهند به آن دو حزبی ناقص می گویند و این بدان معناست که حزب سوم و یا چهارمی نیز وجود دارد که هر چند قادر به رقابت با دو حزب اصلی نیست می تواند در بازی دوگانه احزاب عمده ایجاد اختلال کند. مانند آلمان که یکی از دو حزب عمده دموکرات مسیحی و سوسیال دموکرات اغلب از راه ائتلاف با حزب سوم یعنی لیبرال (F.D.P) می توانند قدرت را بدست گیرند و به همین دلیل نظام حزبی آلمان را به طنز دو حزب و نیم می گویند.

تقسیم بندی دیگری نیز از نظام دو حزبی می شود و آن بستگی به انضباط احزاب دوگانه دارد. هرگاه دو حزب غالب به اعضاء خود اجازه نوسانات سیاسی ندهند به آن نظام دو حزبی منضبط می گویند، مانند احزاب محافظه کار و کارگر انگلستان که اعضاء از طرف ماموران حزبی کاملاً تحت نظارتند تا از اصول کلی حزب منحرف نشوند. برعکس اگر اعضاء احزاب دوگانه از چنین اختیاری برخوردار باشند که مثلاً به برنامه های حزب دیگر هم رای بدهند به آن نظام دو حزبی ملایم می گویند، مانند احزاب دوگانه آمریکا.^(۲۲)

ویژگی های نظام دو حزبی: مورس دو ورژه که از تحسین کنندگان نظام دو حزبی است علاوه بر ذکر نقاط قوت این نظام سعی دارد با لابی متافیزیک آنرا بازتابی از ثنویت زندگی جلوه دهد همانگونه که امور اصلی زندگی به دو بخش اساسی تقسیم می شود مثل روشنائی و تاریکی، خوبی و بدی، و معمولاً در مقابل حوادث زندگی نیز دو نظر کلی پدید می آید، نظام دو حزبی نیز با طبیعت امور سازگار و مطابق است. از نظر مورس دو ورژه که اثبات یارد آن مشکل است بگذریم و به تاثیر نظام دو حزبی بر زندگی سیاسی اشاره کنیم. نقاط قوت نظام دو حزبی دقیقاً نکاتی است که خلاف آن در مورد نظام چند حزبی ذکر شد. اولاً این نظام کار ویژه یکبارچه کردن تقاضاها را بخوبی انسجام داده و کار سیستم سیاسی را از نظر پاسخ گویی به تقاضای های محیط سهولت می بخشد. ثانیاً به علت وجود يك اکثریت منسجم پارلمانی نه تنها حکومت از ثبات

احزاب داشته باشد بطوریکه فاصله آن از دومین حزب نسبتاً زیاد باشد. البته این بدان معنی نیست که همیشه قدرت را در دست بگیرد بلکه لازم است که حتی اگر در مقابل ائتلافی از احزاب دیگر در اقلیت قرار گیرد به مسلط بودن آن خدشه ای وارد نشود. ولی در رژیمهای انتخاباتی اکثریتی يك مرحله ای لازم است که حزب مسلط ۵۱٪ آراء را به تنهایی بدست آورد یا حداقل به آسانی از طریق ائتلاف با اقمار خود بتواند حائز اکثریت شود.^(۲۳)

سیستم حزب مسلط امروزه در کشورهای اسکاندیناوی که احزاب سوسیالیست از اعتبار چشمگیری نسبت به سایر احزاب برخوردارند و بین ۳۵ تا ۴۰ درصد آراء را بخود اختصاص دهند مشاهده می شود (در حالیکه سه چهارم حزب دیگر هر کدام فقط ۱۰ تا ۲۰ درصد آراء را جلب می کنند) - تاثیر حزب مسلط بر ثبات حکومتها در کشورهایی که دارای احزاب متعدّدند بسیار مطلوب است زیرا در يك فضای متشکست سیاسی و تفرقه آراء، وجود يك حزب مسلط حکم ستونی استوار دارد که ثبات حکومت را تضمین می کند. در این صورت می توان گفت نه تنها سیستم حزب مسلط از نقاط ضعف سیستم دو حزبی و چند حزبی مبرا است بلکه وجود احزاب دیگر نیز سبب بازتر شدن فضای سیاسی در چنین سیستمی می شود.

در عین حال بدلیل تداوم ملال آور حاکمیت حزب مسلط و ناامیدی احزاب دیگر از رسیدن به قدرت همیشه خطر عدم تحرك سیاسی چنین نظامی را تهدید



● رهبران کشورهای جهان سوم بویژه ممالک تازه استقلال یافته اگر دلسوز باشند پیش از تأسیس احزاب نمایشی باید همزمان با تقویت و تحکیم مبانی استقلال کشور، به فراهم ساختن زمینه های دموکراسی و مشارکت آگاهانه مردم در امور سیاسی بپردازند تا هم خطر از هم پاشیدگی که جوامع تازه به استقلال رسیده را تهدید می کند کاهش یابد و هم به توسعه فرهنگ سیاسی که نهایتاً موجب استواری سیستم سیاسی می گردد کمک شود.

می کند. این امر که عده ای خود را خارج از بازی سیاسی احساس کنند برای يك رژیم دموکراسی نقصیه ای بزرگ محسوب می شود. حتی ممکن است احزاب و گروه های سیاسی دیگر که رسیدن به قدرت در چنین نظامی را امری بعید احساس می کنند سعی کنند از طرق دیگر یعنی اعمال فشار بر حزب مسلط به اهداف خود برسند. در آن صورت باید منتظر بود که فعالیت از راه های پارلمانی، قانونی و علنی جای خود را به فعالیت های مخفی بدهد و به عبارت دیگر حکومت گروه های فشار جانشین حکومت احزاب گردد. این خود یکی از آفتهای خطرناک نظام دموکراسی است زیرا فعالیت های سیاسی از پارلمان که مظهر اراده ملت است به خارج از پارلمان یعنی کانالهای غیرمشرع منتقل می شود.

۲- نظام های غیر رقابتی:

نظام های حزبی غیر رقابتی شامل سه نوع نظام تک حزبی می شود که عبارتند از نظام کمونیستی، فاشیستی و رژیم های تک حزبی جهان سومی که در عین داشتن مخرجی مشترک، هر يك دارای تفاوت های ماهوی و صوری با دیگری است. نکته ظریف اینجاست که در قرن بیستم و عصر دموکراسی و حضور مردم در صحنه و لزوم مشارکت آنها در امور سیاسی، اعمال دیکتاتوری و استبداد نیز خود مستلزم تشکیلاتی است که دستگاه حکومتی را به مردم متصل و حاکمیت دولت را مشروعیت بخشیده و مستحکم سازد. از طرف دیگر جوامع پیچیده امروزی را نمی توان با دستگاه های محدود دولتی و به

و پایداری لازم برخوردار خواهد بود بلکه نظام سیاسی نیز به علت وجود ثبات نسبی در جامعه قوام بیشتری خواهد داشت، چنانکه ثبات سیستم و حکومت در انگلستان همیشه مورد رشک فرانسویها بوده است. ذکر این نکته خالی از فایده نیست که عده ای نظام دو حزبی را بیشتر با روحیه انضباطی آنگلساکسن ها سازگار می دانند در حالیکه معتقدند روحیه ملل لاتین که نهادهای اجتماعی را چندان جدی نمی گیرند و اهل نزاع و مباحثه هستند با نظام چند حزبی سازگارتر است و به همین دلیل هم حکومت در این کشورها کم ثبات تر است (ایتالیا). حتی عده ای پیش بینی می کنند که انگلستان پس از ورودش به بازار مشترک کم کم به روند لاتینیزاسیون تن در داده و نرم خوئی بیشتری پیشه خواهد کرد.^(۲۴)

ج- سیستم حزب مسلط: سیستم حزب مسلط در واقع خود نوعی نظام چند حزبی است که در آن يك حزب بر دیگر احزاب سبقت چشمگیری گرفته و متمایز می گردد. البته در نظام دو حزبی هم عقلاً بوجود آمدن حزب مسلط متصور است ولی به این دلیل که حزب مسلط فقط با يك حزب رقیب مواجه است به زودی بفکر نابودی واز میدان بدر کردن تنهارقیب ضعیف خود می افتد و بصورت حزب واحد در می آید، در حالیکه در نظام چند حزبی نه تنها چنین انحصار طلبی امکان پذیر نیست بلکه بر عکس حزب مسلط هم سلطه خود را از تفرقه و تعدد سایر احزاب حاصل می کند. برای اینکه حزبی در سیستم رقابتی به عنوان حزب مسلط شناخته شود باید حائز شرایطی چند باشد. اول اینکه در صد قابل ملاحظه ای از آراء را بخود اختصاص داده و تفوق چشمگیری بر دیگر

● در تحلیل‌های مارکسیسم - لنینیسم، حزب بیان سیاسی یک طبقه اجتماعی است و وجود احزاب مختلف مبین وجود طبقات گوناگون در جامعه است. اگر انقلاب جامعه را وحدت بخشیده و طبقات متخاصم را از میان بردارد، در چنین جامعه یکپارچه‌ای طبیعتاً فقط یک حزب می‌تواند وجود داشته باشد.

● به تجربه ثابت شده که احزاب سیاسی در یک بستر غیر دموکراتیک قادر به رشد نیستند و به کاریکاتوری از احزاب واقعی تبدیل خواهند شد که کسی حتی زحمت نام بردن از آنها را به خود نمی‌دهد، چه رسد به بررسی جدی آنها.

● بر خلاف نظر گروهی که وجود احزاب را زمینه‌ساز دموکراسی می‌پندارند، دموکراسی پدیده‌ایست که احزاب سیاسی را مانند فرزندان بی‌دندان می‌آورد.

شیوه قرون گذشته کنترل و در همان حال مشارکت محدود و هدایت شده مردم را عملی ساخت. علاوه بر آن ماهیت نظامهای دیکتاتوری امروز که به برکت توسعه وسائل صنعتی پیشرفته جنبه همه‌گیری پیدا کرده‌اند و قادرند در خصوصی‌ترین امور زندگی فردی مداخله کرده و کنترل و نظارت خود را بطور همه‌جانبه اعمال کنند، با نظامهای استبدادی قرون گذشته که صرفاً بر دستگاه سرکوب نظامی تکیه می‌کردند فرق اساسی دارند. لذا حزب در نظامهای دیکتاتوری قرن بیستم خود بصورت یکی از ابزارهای کنترل و تقویت حاکمیت دولت عمل می‌کند. ریمون آرون در کتاب «دموکراسی و توتالیتراریسم»^(۲۵) که یکی از سه اثر مربوط به مقایسه جوامع صنعتی سرمایه‌داری و کمونیستی است پنج خصوصیت برای نظامهای توتالیتر برمی‌شمارد که ضمن آن نقش حزب در این نظام‌ها نیز روشن می‌شود.

۱- در رژیم توتالیتر انحصار فعالیت‌های سیاسی را به دست یک حزب می‌سپارند.
۲- حزب انحصارگر به یک ایدئولوژی مجهز است که مظهر اقتدار حزب بوده و به نماد رسمی دولت تبدیل می‌شود.

۳- برای توسعه این نماد یعنی گسترش ایدئولوژی، دولت انحصار دوگانه‌ای را بخود اختصاص می‌دهد: یکی ابزار زور و دیگری ابزار بازدارندگی. در نتیجه علاوه بر نیروهای پلیسی تمامی وسائل ارتباط جمعی نیز تحت هدایت دولت و مأموران آن قرار می‌گیرد.

۴- اغلب فعالیت‌های اقتصادی و شغلی به عنوان جزئی از هستی دولت تلقی می‌شود و چون دولت از ایدئولوژی خود منفک نیست بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی و شغلی صبغه همان نماد رسمی را بخود می‌گیرد. (۵) چون تمام اینها از این پس (پس از رسیدن به قدرت) در شمار فعالیت‌های دولت درمی‌آید و هر فعالیتی هم تابع ایدئولوژی است لذا هر لغزشی که در زمینه فعالیت‌های اقتصادی و شغلی روی دهد خطائی ایدئولوژیک به حساب می‌آید. (۲۶). البته باید یادآور شد که الگوی موردنظر «آرون» جامعه شوروی بوده است ولی بسیاری از این خصائص در مورد رژیم‌های فاشیستی از نوع آلمان و ایتالیا نیز صدق می‌کند. همانطور که از اشارات ریمون آرون پیداست در نظامهای تک حزبی حوزه عملکرد حزب هیچ محدودیتی نمی‌شناسد و حزب به عنوان ارگان مطمئن و سنگر محافظ ایدئولوژی در تمامی زمینه‌ها به نظارت و مداخله می‌پردازد. در نتیجه عملکرد رسمی یا بقول «مرتن» آشکار و پنهان حزب نیز همه‌جانبه (مولتی‌فونکسیونل) خواهد بود. رهبری حزب به انجام پاره‌ای از وظایف وزارتخانه‌های مختلف و نهاد‌های اجتماعی و سیاسی که عقلاً به حوزه عملکرد حزب مربوط نمی‌شود می‌پردازد. مثلاً برژنف در زمان حیات، سفرای خارجی را به حضور می‌پذیرفت و آنها نیز اعتبارنامه خود را به او تقدیم می‌کردند، از رژه ارتش سان می‌دید و به افتتاح سدها و بناها می‌پرداخت. در حالیکه در نظامهای رقابتی به دلیل تنوع و تخصص ساختارهای سیاسی و

اجتماعی نه حزب می‌تواند خارج از محدوده‌ای که قانون تعیین می‌کند یا عقلاً متصور است عمل کند و نه سایر نهادها می‌توانند در کار حزب به مداخله بپردازند. و بالاخره از دیگر وجوه اشتراک نظامهای تک حزبی این است که این نظامها بر پاره‌ای بینش‌های نخیه‌گرانی یا پیشگامی که آنها یا نخیه‌گرانی فرق چندانی ندارد بنا شده‌اند. این نخبان هم پس از رسیدن بقدرت تبدیل به یک حلقه الیگارش‌ی می‌شوند که به بهانه‌های مختلف از نفوذ سایر افراد به درون خود جلوگیری می‌کند.^(۲۷)

- اولین مثال تک حزبی را روسیه پس از انقلاب اکتبر بدست می‌دهد. در تحلیل‌های مارکسیسم - لنینیسم حزب بیان سیاسی یک طبقه اجتماعی است و وجود احزاب مختلف مبین وجود طبقات مختلف در جامعه است. اگر انقلابی جامعه را وحدت بخشیده و طبقات متخاصم را از میان بردارد در چنین جامعه یکپارچه‌ای طبیعتاً فقط یک حزب می‌تواند وجود داشته باشد. از تئوری تا عمل فاصله زیادی است. در عمل حزب کمونیست بعنوان پیشرو و مجمعی از پیشگامان و در واقع نخبان آگاه باید برچمدار ترویج مرام مارکسیستی و مأمور متقاعد ساختن توده‌ها در پذیرش نظام اقتصادی - اجتماعی سوسیالیستی باشد. بنابراین حزب باید از زبده‌ترین و آگاه‌ترین عناصر وفادار به نهضت‌های کارگری و ضدسرمایه‌داری که در ضمن مؤمن‌ترین کسان به ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم هستند تشکیل شود. این احزاب بنا به حقانیتی که برای خود و مرام خویش قائل هستند پس از بقدرت رسیدن به حذف سایر گروه‌های سیاسی می‌پردازند و سپس به دلیل تمرکز شدید و دیوانسالاری منضبط به سرعت سلسله مراتب قدرت شخصی در آنها شکل می‌گیرد و خود به ابزاری در دست رؤسای مرکزی و شخص دبیر کل تبدیل می‌شوند و در همانحال به عنوان «طبقه‌ای جدید» از توده‌ها فاصله می‌گیرند.

با آنکه احزاب واحد را نمی‌توان به آسانی از بدنه تشکیلات حکومتی جدا کرد و آنها را هویتی مستقل توصیف نمود معهذرا رابطه این احزاب با دولت در نظامهای سه‌گانه تک حزبی متفاوت است. در مورد نظامهای کمونیستی باید اولویت حزب بر دولت را در نظر داشت. زیرا حزب تعیین‌کننده سیاست کلی دولت، تعیین‌کننده اصول سیاست اقتصادی و استراتژی نظامی است. مراجع دولتی و حتی مجالس و مجامع منتخب مردم فقط برای این گردهم جمع می‌شوند تا به تصمیمات و پیشنهادات حزب صحنه گذاشته و اجرای آنها تنفیذ نمایند. در حالیکه در دو نوع نظام تک حزبی دیگر حزب بصورت یک ارگان و ابزار دولتی که در خدمت دولتمداران است عمل می‌کند.

- مثال دوم از نظامهای تک حزبی را ایتالیای موسولینی ارائه می‌دهد. برخلاف حزب کمونیست شوروی که بدنبال یک انقلاب به پیروزی رسید حزب فاشیست ایتالیا از راه‌های دموکراتیک و قانونی قدرت را قبضه نمود و سپس به حذف سایر احزاب و مخالفان خود پرداخت. حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان هم به همین شیوه به قدرت رسید و به همین سیاق عمل کرد. پرداختن به ریشه‌های فاشیسم احتیاج به بحث جداگانه‌ای دارد ولی یادآوری این نکته بد نیست که این احزاب در مواقع بس بحرانی که هیچ قدرت دیگری وجود نداشت تا بتواند به تنهایی یا با ائتلاف بر بحرانهای چندجانبه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی فائق آید، قدرت را بدست گرفتند. موسولینی با یک نمایش قدرت یعنی رژه در خیابانهای رم (۱۹۲۲) شاه را متقاعد نمود که تنها کسی است که می‌تواند تاج و تخت او را نجات دهد. و مارشال هیندنبرگ با ملاحظه آراء نازی‌ها در انتخابات رایشتاک ۱۹۳۲ متقاعد شد که کسی جز هیتلر و حزب نازی قادر به برقراری آرامش و حفظ دولت نیست.

موسولینی هنگامی که به نخست‌وزیری منصوب شد کابینه‌ای تشکیل داد که وزرای فاشیست در اقلیت بودند ولی به تدریج فاشیست‌ها را جانشین غیرفاشیست‌ها کرد و در ژانویه ۱۹۲۵ فاشیستی کردن دولت را شروع و سپس سندیکاهای سوسیالیستی، کاتولیکی و تمامی احزاب جز حزب فاشیست را منحل کرد، بطوریکه در پایان این سال ایتالیا زیر پوشش یک نظام تک حزبی قرار گرفت. ولی هیتلر به پشتوانه پیروزیهای انتخاباتی مخالفان خود را اعم از فردی یا گروهی سریعاً از میدان بدر کرد.

توجه حزب واحد در این نظامها با تاکید بر وجوب وحدت ملی صورت می‌گیرد و اطاعت کورکورانه از رهبر و گوش دادن به فرمان او تنها راهی است که این وحدت را عملی می‌سازد.

- و بالاخره در کشورهای رو به توسعه به دلیل ترس از تفرقه و تشتت که خود سدی بر سر راه تشکیل یک دولت مستقل است و همچنین به دلیل وجوب بسیج نیروها در جهت توسعه اقتصادی^(۲۸) از فعالیت احزاب مختلف جلوگیری می‌شود ولی از آنجا که اجتماعی کردن سیاست و مشارکت دادن مردم در امور سیاسی ضروری است وجود حزب یا سازمانی که این امر را به عهده گیرد نیز لازم می‌آید. از اینرو زمینه فقط برای فعالیت یک حزب مورد نظر

باز است. در غالب کشورهای جهان سوم حزب واحد وابسته به رئیس جمهور می باشد که رهبر جنبش استقلال طلبی هم بوده است، مثل حزب کنوانسیون خلق به رهبری قوام نکرومه در غنا یا حزب الدستور وابسته به بورقیبه در تونس. حزب در این کشورها به دلیل عدم رشد نهادها و عدم تخصص گرایی، نقشی همه جانبه دارد و معمولاً کار بسیج محدود توده ها را در حدی که مورد نیاز رهبران است انجام داده و به ندرت به مشارکت واقعی و آگاهانه مردم کمک می کند.

نتیجه

چنانکه در بحثهای قبلی ملاحظه شد رابطه نزدیکی بین نظام دموکراسی و حزب وجود دارد. برخلاف نظر عددايی که وجود احزاب را زمینه ساز دموکراسی می پندارند دموکراسی پدیده ای است ما تقدم که احزاب سیاسی را که بقول ماکس فرزند آن هستند به دنبال می آورد. تجربیات کشورهای بیگانه در زمینه دموکراسی ثابت می کند که احزاب در يك بستر غیر دموکراتیک قادر به رشد نیستند و به کاریکاتوری از احزاب تبدیل می شوند که کسی حتی زحمت نام بردن از آنها را بخود نمی دهد تا چه رسد به بررسی جدی آنها. مثل احزابی که در رژیم سابق وجود داشتند (ایران نوین، رستاخیز...) اینگونه احزاب به اندامهای زائدی می مانند که نه تنها فاقد زیبایی هستند بلکه به دلیل نداشتن ریشه اجتماعی، فنکسیون نیز بر له یا علیه هیچ سیستم یا سازمانی ندارند. لذا پرسش اساسی، قبل از هر چیز، به وجود و قوام دموکراسی در جامعه مربوط می شود. اینکه آیا دموکراسی های غربی الگوی خوبی برای اعمال حاکمیت مردم است یا نه سئوالی است که در عین آنکه از نظر میزان مشارکت و اعمال نظر مردم سئوالی عینی و قابل بررسی است، دارای بار ارزشی نیز هست و پاسخ به آن در حوصله این مقال نمی گنجد. ولی بررسی که ما باید در پی پاسخ بدان باشیم این است که چگونه می توان زمینه های دموکراسی را فراهم ساخت. دموکراسی چنانکه اشاره شد به تدریج طی يك قرن در اروپا جا افتاده و براساس این روند تاریخی نمی تواند به عنوان يك اندیشه در فراسوی زمان و مکان تلقی گردد زیرا خود از راه اوردهای يك طبقه اجتماعی یعنی بورژوازی محسوب می شود ولی در عین حال، آرزوی تعیین سرنوشت مردم بوسیله خودشان را هم که از قدیم جزو آرمانهای انسانهای آگاه بوده است نمی توان متعلق به يك قشر خاص دانست. آنچه امروز دموکراسی را زیر سئوال می برد ضرورت سازمانهائی است که دموکراسی مستقیم را غیرممکن و دموکراسی غیرمستقیم را قدم به قدم از اندیشه اصلی دور می سازد. تا جایی که صاحب نظرانی چون «ربرت دال» در کتاب «مقدمه ای بر نظریه دموکراسی»^(۲۹) تحقق دموکراسی را غیرممکن دانسته و کمال مطلوب دست یافتنی را نظام «پلیارشی»^(۳۰) یعنی نظام مبتنی بر تعدد و تکثر گروههای ترکیب کننده جامعه می دانند که خود باعث افزایش شمار کسانی می شود که آمادگی رهبری جامعه را دارند. راه رسیدن به چنین جامعه ای نیز به نظر «سیمور لیپست»^(۳۱) و «ربرت دال»^(۳۲) حصول درجه ای از پیشرفت اقتصادی است که چندگونگی اجتماعی و شکل گیری هراکز متعدد را امکان پذیر و در همانحال از بار خشونت های اجتماعی که سد راه استقرار دموکراسی است می کاهد. بدون انکار تاثیر واقعیات اقتصادی باید به عامل فرهنگی و پذیرش فرهنگ دموکراسی در يك جامعه نیز که در بینش «دال» و «لیپست» در خسوف مسائل اقتصادی قرار می گیرد توجه خاص مبذول داشت. طبیعتاً روند اقتصادی و پذیرش نظام دموکراسی و بالنتیج آن استقرار سازمانها و نهادهای وابسته آن که طی بیش از يك قرن در غرب صورت پذیرفته نمی تواند يك شبه در کشورهای جهان سوم مورد پذیرش قرار گیرد. به علاوه قبل از فراهم آمدن این مقدمات، امنیت ملی و تمامیت ارضی این کشورها نیز اقتضای آزادی و سیردن امور بدست توده های بی تجربه را ندارد. ولی مشکل اساسی این است که نه زمینه های اقتصادی و فرهنگی دموکراسی در کشورهای جهان سوم مهیاست و نه جهت گیری سیاسی در این کشورها بدان سمت و سوست. به جز معدودی از انقلابات متاخر در جهان سوم (نظیر انقلاب اسلامی و تا حدی نیکاراگوئه...) روند وابستگی از فردای استقلال در اغلب این کشورها به گونه ای بوده است که ابتکار عمل مستقل را منتفی می ساخته است. لذا از هم گسیختگی و مشکلات لاینحل اقتصادی و معضلات اجتماعی و قومی و عدم ثبات سیاسی نه تنها راهگشای دموکراسی نیست بلکه دولتها را پیوسته بسوی حذف آزادهای سیاسی و اجتماعی سوق می دهد. آنچه از این بحثها حاصل می شود این است که در کشورهائی که زمینه های دموکراسی و انتخابات آزاد و مشارکت آگاهانه وجود ندارد احزاب موجود چیزی جز شکلک های مضحک و نمایشهای بی مایه ای از سازمانهای دموکراتیک آنها به تقلید از غرب نیستند. رهبران این کشورها اگر دلسوز باشند قبل از ایجاد احزاب نمایشی باید همزمان با تقویت و تحکیم مبانی استقلال کشور به

فراهم آوردن زمینه های دموکراسی و مشارکت آگاهانه مردم در امور سیاسی اقدام نمایند تا هم خطر از هم پاشیدگی که کشورهای تازه به استقلال رسیده را تهدید می کند کاهش یابد و هم فرهنگ سیاسی که نهایتاً موجب تحکیم سیستم سیاسی می شود توسعه یابد. آنگاه که این مقدمات فراهم شد احزاب به طور طبیعی و بی آنکه جامعه را دچار تفرقه سازند خودبخود برای پاسخ به نیازهای عینی جامعه دموکراتیک شکل خواهند گرفت.

زیرنویسها:

- 1- Voir R.G. Schwartzberg, SOCIOLOGIE POLITIQUE, Paris, Mntchrestien, éd X, P. 99.
- 2- L.Von Bertalanffy, General System Theory, physique, biologie, psychology, sociology, philosophy, New York 1968, tr en francais, 1973.
- 3- Norbert Wiener, THE HUMAN USE OF HUMAN BEINGS, New York, 1954.
- 4- David Easton, categories Pour l'analyse systémique de La Politique, in Pierre Birnbaum/F. Chazel, SOCIOLOGIE POLITIQUE, Paris A.Colin, 1978, PP 16-24.
- 5- J.P. Cot/J. P. Mounier, POUR UNE SOCIOLOGIE POLITIQUE, Paris, Seuil 1974, PP 69-73.
- 6- Talcott Parsons, TOWARD A GENERAL THEORY OF ACTION, Cambridge, 1957.
- 7- D. Easton, ANALYSE DU SYSTEME POLITIQUE, A. Colin 1974.
- 8- T.Parsons, THE STRUETURE OF SOCIAL ACTION, New York, 1937.
- 9- Guy Rocher, Talcott Parsons ET LA SOCIOLOGIE AMERICAINE, Paris, PUF, 1972, P130.
- 10- R.G. Schwartzberg, op, cit, P531.
- ۱۱- برای اطلاع بیشتر ر.ک به نظریات پاره تو، موسکا و میخلز مختصراً در کتابهای مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی تالیف ریمن ارون، ترجمه باقر بهرام، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی ۱۹۶۴ و کتاب زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، نوشته لیویس کوزر، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی ۱۳۶۸.
- ۱۲- م. دوورژه، جامعه شناسی سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی، دانشکده تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۳- م. دوورژه، احزاب سیاسی، ترجمه رضا علومی، امیرکبیر، ۱۳۵۷ ص ۲۵۲.
- ۱۴- جامعه شناسی سیاسی، همان کتاب ص ۴۵۲.
- 15- Reform Act
- 16- Tours
- 17- Livourne
- 18- Kulturkampf
- برای اطلاع بیشتر ر.ک به «نگاهی به تاریخ روابط بین الملل» تالیف نگارنده انتشارات دانشگاه تهران، شهریور - ۶۸ ص ۴۳.
- 19- Jacques Frénezy, LE PRINCE AU MIROIR,
- 20- S.M. Lipset / S. Rokkan, PARTY SYSTEMS AND VOTER ALIGNMENT, New York, Free Press, 1967.
- ۲۱- این تقسیم بندی براساس شمائی که در کتاب زیر آمده صورت گرفته است. Daniel - Louis Seiler, LA POLITIQUE COMPAREE, Paris, A.Colin, 1982, P.113.
- 22- C.Debbasch/J.M.Pontier, INTRODUCTION A LA POLITIQUE, Paris, Dalloz, 1982, PP 244-246.
- 23- R.G.Schwartzberg, Op, cit, P547.
- 24- Jean Marie Denquin, SCIENCE POLITIQUE, Paris, PUF, 1985, P328.
- 25- Raymond Aron, DEMOCRATIE ET TOTALITARISME, Paris G.Gallimard, 1965.
- 26- ibid, PP 284-285.
- 27- Daniel - Louis Seiler, Op cit, P129.
- 28- C.Debbasch et J.M. Pontier, Op cit, P302.
- 29- R. Dahl, in BIRNBAUM T CHAZEL, Op cit, PP 108 - 130.
- 30- Poliarchie.
- 31- S.M.Lipset, SOME SOCIAL REQUISITES OF DEMOCRACY, American. Political Science Review, N1, Mar 1959, PP 69-105.
- ۳۲- همان کتاب تحلیلهای سیاسی معاصر (تجزیه و تحلیل جدید سیاست، ترجمه حسین ظفریان - ۱۳۶۴)